

مالیت منافع و اختلافات مترتب بر آن در مذاهب اهل سنت

محمد عادل ضیائی^۱

محمد عزیز حسامی^۲

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۳/۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۹/۹)

چکیده

مالکیت بر منافع اعیان و اشخاص و مالیت آنها مورد پذیرش همه فقیهان مسلمان قرار گرفته، اما مالیت منافع اشخاص، مورد اختلاف فقها است. برخلاف جمهور فقها، فقهای متقدم حنفی معتقدند که منفعت اشخاص، مال نیست؛ زیرا از نگاه آنان مال باید دارای وجود عینی بوده و قابلیت احراز و ذخیره کردن را داشته باشد و برای رأی خود، به قرآن مجید که برای مهر زنان مال را تعیین کرده، سنت پیامبر(ص) که در قبال اخذ اجرت تعلیم قرآن، وعید جهنم داده و آثاری از صحابه استناد جسته‌اند. در مقابل، جمهور بر این باورند که منفعت، اخص از مال بوده و منافع نیز همانند اعیان قابل تقویم‌اند و برای اثبات نظر خود به داستان ازدواج موسی(ع) با دختر شعیب(ع) که در آن منفعت به عنوان مهر قرار داده شده است، آیاتی از قرآن که در آنها از مهر تعبیر به اجر شده، روایات نبوی و نیز عرف صحیح مردم که منافع را مال تلقی می‌کنند، استدلال کرده‌اند. لازمه پذیرش نظر مشهور حنفیه، عدم صحت قرار دادن تعلیم قرآن به عنوان مهر، عدم ضمان منافع غیر مستوفی توسط غاصب، عدم جواز وصیت به منافع و عدم جریان ارث در منافع است. در

۱. استادیار دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) / ziaey@ut.ac.ir

۲. دانش‌آموخته دکتری دانشگاه تهران / mhesami@ymail.com

حالی که اقتضای پذیرش مبنای جمهور فقهای اهل سنت جواز این موارد است. فقیهان متأخر حنفی هم از باب اضطرار و مصلحت، بعضی از این موارد را پذیرفته‌اند. با توجه به عقود مختلفی که بر منافع انجام شده و اینکه ائتلاف آنها در عرف همه جوامع، موجب ضمان است و این نکته که اعیان به اعتبار منافع، مال قلمداد می‌شوند و انتفاع، هدف اصلی از داشتن اموال است و هر چیزی که نفع و بهره‌ای نداشته باشد، مال محسوب نمی‌شود، نظر جمهور موجه و صحیح به نظر می‌رسد.

کلیدواژه‌ها: مالیت، منافع، ملکیت، مهر، تعلیم قرآن.

طرح مسئله

مالیت منافع از جمله مسائل مورد اختلاف میان فقها است، بدین معنی که گروهی از فقها منافع را مال محسوب کرده‌اند، اما گروهی دیگر آن را مال ندانسته‌اند. گرچه هر دو گروه بر این نکته که مالکیت بر منافع اعیان، امری پذیرفتنی است، اتفاق نظر دارند، برخلاف جمهور، فقهای متقدم حنفی منافع را در زمره اموال محسوب نکرده‌اند، لیکن متأخرانشان هماهنگ با جمهور، عنصر عینیت را از مقومات مفهوم مال نمی‌دانند و مناط مالیت را منفعت و یا قیمت دانسته‌اند که با درهم و دینار (یا پولهای متعارف) ارزیابی می‌شود و بر این باورند که هرچه بین مردم ارزش داشته باشد، شرعاً مال به حساب می‌آید و مردم نیز ارزش اشیاء را براساس منافع تعیین می‌کنند. به این ترتیب عرف را، تعیین کننده مالیت قرار داده‌اند، البته در صورتی که انتفاع، مباح و مورد قبول شرع باشد.

پذیرش و یا عدم پذیرش مالیت منافع، آثار عملی فراوانی به دنبال دارد که از گذشته محل اختلاف نظر بوده است، از آن جمله است جواز قرار دادن منافع به عنوان مهر، ضمان منافع غیر مستوفی توسط غاصب و جواز وصیت به منافع؛ بدین معنی که وقتی مناط مالیت، منفعت باشد، طبعاً هر آنچه عرفاً در آن منفعتی وجود داشته باشد، مال محسوب می‌شود، حتی آنکه در گذشته قابل انتفاع محسوب نمی‌شده و اکنون بر اثر اکتشافات علمی منفعتش آشکار شده است، مثل خون انسان که در راه نجات بیماران به مصرف می‌رسد، در مقابل، اگر منفعت، مال به حساب نیاید،

بسیاری از مواردی که عرفاً مال محسوب شده و مردم آن را مال می‌دانند، شرعاً مال محسوب نخواهد شد.

تعریف مفاهیم

قبل از ورود به بحث اصلی لازم است برخی از مفاهیم مقدماتی تبیین گردند که زمینه را برای آغاز مباحث اصلی فراهم می‌کنند.

۱- مال

بیان مفهوم صحیح مال، نقش مهمی در فهم صحیح موضوع دارد. به همین جهت، ابتدا معنی لغوی و اصطلاحی مال بیان می‌شود.

۱-۱- مفهوم لغوی مال

مال واژه‌ای عربی است و به همان معنی در فارسی نیز استعمال شده است؛ مال همان دارایی است و به آنچه که در تملک کسی باشد، مال گفته می‌شود (دهخدا، ۱۳۷۷ش، مدخل «مال»). در تعریف دیگری که می‌توان آن را تعریفی جامع دانست، آمده است: مال بر چیزی اطلاق می‌شود که ارزش مبادله‌ای داشته باشد (معین، ۱۳۷۶ش، مدخل «مال»). در *القاموس المحیط* آمده است: به آنچه که در تملک کسی باشد، مال اطلاق می‌شود (فیروزآبادی، بی‌تا، مدخل «مال»). ابن‌اثیر و ابن‌منظور نیز گفته‌اند که مال در اصل بر داراییهای شخص از طلا و نقره اطلاق می‌شد، لیکن بعدها به همه آنچه که شخص داشت، اعم از اعیان و ذخیره شده‌ها، مال گفته شد (ابن‌اثیر، ۱۹۷۹م، ۳۷۳/۴؛ ابن‌منظور، بی‌تا، مدخل «مال»).

گوناگونی تعاریف حکایت از آن دارد که مال از آن دسته مفاهیمی نیست که به آسانی بتوان برایش ضابطه و چهارچوب تعیین کرد، لیکن قدر مشترک همه تعاریف، «دارایی و در ملکیت داشتن» است و همه لغت‌نامه‌ها، اشیائی را مال می‌دانند که از نظر عرف دارای ارزش باشند.

۲-۱- مفهوم اصطلاحی مال

واژه مال مانند بسیاری از اصطلاحات مورد استفاده در فقه، با اندکی تغییر نسبت به معنی لغوی و عرفی، به کار برده شده است. فقها به تبع اختلافاتی که در خصوص مفهوم مال و مصادیق خارجی آن دارند، تعاریف متفاوتی از مال ارائه کرده‌اند که می‌توان آنها را در دو دسته مورد بررسی قرار داد:

الف) فقهای حنفی در تعریف مال گفته‌اند: آن است که طبع به آن تمایل دارد و می‌توان آن را برای وقت نیاز ذخیره کرد (ابن عابدین، ۱۴۲۱ق، ۴/۲؛ سرخسی، ۱۴۲۱ق، ۱۳۶/۹)، در تعریف دیگری آمده است: آنچه که برای مصالح آدمی آفریده شده و حرص و بخل در آن جریان دارد (ابن نجیم، بی‌تا، ۲۷۷/۵) و در ماده ۱۲۶ مجله الأحكام العدلیه با افزودن قید «منقول یا غیر منقول» بر وضوح تعریف افزوده شده است.

ب) جمهور فقها با الفاظی مختلف، لیکن معانی نزدیک به هم، به تعریف مال پرداخته‌اند؛ برخی از فقهای شافعی در تعریف آن گفته‌اند: «آنچه که مورد استفاده باشد» (زرکشی، ۱۴۰۵ق، ۲۲۲/۳) و از امام شافعی روایت شده است که اسم مال فقط بر چیزهایی اطلاق می‌شود که دارای قیمتی باشد که در مقابل آن فروخته شود و شخصی که آن را تلف کرده، ملزم به جبران خسارت باشد، گرچه اندک باشد و مردم همانند فلس و امثال آن، آن را دور نیاندازند (سیوطی، بی‌تا، ۳۲۷). از این کلام می‌توان استنباط کرد: اولاً؛ مال بر اعیان و منافع به طور یکسان اطلاق می‌شود. ثانیاً؛ هرگاه برای فروش عرضه شود، دارای ارزش و قیمت باشد. ثالثاً؛ مال معتبر از نظر شرع، چیزی است که شرع ارزش ذاتی آن را پذیرفته و هرگاه تلف شود، برای ضمان آن قیمتی معین کند. بنابراین شراب، خوک و یا سایر نجاسات، اگرچه از نظر کسانی که از آنها بهره می‌برند، مال محسوب می‌شوند، از نظر شرع، مال به حساب نمی‌آیند.

شاطبی گفته است: «و أعنی بالمال ما یقع علیه الملک و یستبد به المالك عن غیره اذا أخذ من وجهه» (شاطبی، ۱۴۲۲ق، ۱۰/۲). از عبارت ایشان نیز آشکارا برمی‌آید که مال بر اعیان و منافع اطلاق شده و مباحات پیش از حیات، مال محسوب نمی‌شوند و شیء مملوک زمانی مال

محسوب می‌شود که از وجوه و طرّقی که شارع موجه می‌داند، به دست آمده باشد. پس نجاسات، مال مغضوب و یا اموال مسروقه، از نظر شرع، مال به حساب نمی‌آیند.

ابن عربی از فقهای مالکی در تعریف دیگری گفته است: مال آن است که طمعها به سوی آن سرازیر شود و عادتاً و شرعاً بتوان از آن استفاده کرد (ابن عربی، ۱۳۸۸ق، ۲/۶۰۷).

فقهای حنبلی نیز در تعریف خود برای مال تنها اباحه انتفاع را در نظر گرفته و گفته‌اند: مال آن است که مطلقاً منفعت مباح دارد، یا داشتن آن بدون نیاز، مباح است (بهوتی، ۱۴۰۳ق، ۲/۸۰). پس آنان تنها چیزی را مال به حساب نیاورده‌اند که بهره گرفتن از آن، از جانب شارع نهی شده است، همچون شراب، آلات لهو و غیره (شبیر، ۱۴۳۰ق، ۶۹).

با توجه به آنچه آمد، می‌توان گفت که قول جمهور، راجح است زیرا: اولاً؛ در آنچه جمهور در تعریف مال بیان کرده‌اند، ارتباط میان معنی لغوی و اصطلاحی کاملاً رعایت شده است و بر آنچه که قابل حیات باشد یا نباشد - همچون منافع و حقوق - شمول دارد. بنابراین تعریف آنان، جامع همه افراد معرف است. ثانیاً؛ چنان که به تفصیل خواهد آمد، شارع خود منافع را در زمره اموال قرار داده است. ثالثاً؛ عرف جوامع، منافع، حقوق و سایر چیزهایی را که قابل ذخیره کردن نباشد، مال به حساب می‌آورند؛ زیرا در میان مردم دادوستد می‌شوند.

۱-۳- ویژگیهای مال

با در نظر گرفتن قیود مذکور در تعریف فقهای حنفی از مال، می‌توان گفت که آنان چیزی را مال می‌دانند که دارای این سه شرط باشد: الف) از دیدگاه عرف و عادت در شرایط عادی، قابل انتفاع باشد، به طوری که طبع افراد بدان متمایل بوده و آن را ناپسند نشمرد. پس حیوانات مردار، اشیاء و مواد فاسد، سموم، ادویه تلخ و ناخوشایند و غیره، مال محسوب نمی‌شود. ب) در میان مردم دارای ارزش مادی بوده و قابل تصرف، بخشیدن و یا منع باشد. ج) از نظر مادی وجود خارجی داشته و حیات، احراز و ذخیره آن ممکن باشد. پس آنچه این قابلیت‌ها را نداشته باشد، مانند: اموری مثل علم، ذکاوت و شرف، مال نیست؛ چون امکان حیات ندارند، همچنین هوا، حرارت خورشید و نور

ماه، به این دلیل که امکان سیطره بر آنها وجود ندارد و سبزیجات که قابل ذخیره کردن نیستند، در زمره اموال قرار ندارند.

از مجموع تعاریف جمهور نیز می‌توان استنباط کرد که آنان عناصر مالیت را این موارد دانسته‌اند: اول، داشتن ارزش مادی در میان مردم، به طوری که طمع به آن برانگیخته شود. دوم، داشتن منفعت مقصوده یا منفعت حقیقی. سوم، شارع انتفاع از آن را در شرایط معمولی مباح بدانند. بنابراین جمهور فقها - برخلاف احناف - داشتن منفعت مقصوده‌ای که شارع آن را در حالت عادی مباح بدانند، از جمله عناصر مالیت به حساب آورده‌اند، لیکن عین و مادی بودن را، از عناصر مالیت ندانسته‌اند. بنابراین منافع و حقوق را همچون اعیان، مال به حساب آورده‌اند، در حالی که فقهای حنفی مادی بودن و عینیت را از عناصر مالیت به حساب آورده و در نتیجه، قائل به مالیت منافع و حقوق نشده‌اند.

۱-۴- انواع مال

فقها به اعتبارات مختلف تقسیمات متعددی برای مال بیان کرده‌اند که برای اجتناب از اطاله کلام، تنها یک تقسیم مرتبط با موضوع بیان می‌گردد. مال از نظر قابلیت تملیک به سه قسم تقسیم می‌شود: اول، آنچه که هرگز قابل تملیک و تملک نیست که عبارت است از اموال عمومی مانند: راهها، پلها، پارکها و غیره. این اموال تنها زمانی قابلیت تملک پیدا می‌کنند که این صفت از آنها زایل شود. دوم، آنچه که جز به مجوز شرعی، قابل تملک نیست مانند: اموال موقوفه و املاک بیت‌المال که متولیانشان تنها در صورت ضرورت و حکمتهای مورد تأیید شرع، اجازه استبدال و فروش آنها را دارند.^۳ سوم، آنچه که تملیک و تملک آن مطلقاً جایز است که آن هم اموالی غیر از دو دسته فوق است.

۳. در خصوص ملکیت وقف قول راجح نزد فقها این است که ملکیت به خداوند منتقل شده و این رأی، قول اظهر مذهب شافعی بوده و امام احمد و صاحبین ابوحنیفه (ابویوسف و محمد بن حسن شیبانی) آن را قبول کرده‌اند (کاسانی، ۱۹۸۲م، ۲۲۱/۶؛ شیرازی، ۱۹۵۸م، ۴۴۹/۱؛ مرداوی، ۱۹۵۶م، ۳۸/۷).

۲- ملکیت و انواع آن

جرجانی در «التعریفات» گفته است: ملکیت اتصال شرعی بین انسان و چیزی است که - تا زمانی مانع شرعی موجب حجر وجود نداشته باشد - اجازه تصرف در آن را دارد و مانع از تصرف غیر در آن می‌باشد (جرجانی، ۱۴۲۴ق، مدخل «ملک»). پس در فقه اسلامی ملکیت حقی است که جز از طریق شرع ثابت نمی‌گردد؛ زیرا تنها شرع مصدر و منبع حقوق است.

گرچه مال در طبیعت و ذات خود قابلیت تملیک را دارد، لیکن در بعضی از احوال به سبب عارض شدن اموری قابلیت تملیک خود را به طور موقت یا مؤبد از دست می‌دهد. جمهور فقها بر این باورند که ملکیت به دو قسم تام و ناقص تقسیم می‌شود. ابن‌رجب حنبلی گفته است: «مالکیت چهار نوع است: مالکیت عین و منفعت، مالکیت عین بدون منفعت، مالکیت منفعت بدون عین و اجازه انتفاع بدون مالکیت منفعت» (ابن‌رجب حنبلی، بی‌تا، ۱۸۸). مطابق این گفته اگر شخص بر عین و منفعت به طور هم‌زمان ملکیت داشته باشد، ملکیتش تام است، اما اگر مالک عین باشد، ولی مالک منافع آن نباشد، مانند مؤجر و یا تنها مالک منافع بوده و بر عین آن اختیاری نداشته باشد، مانند مستأجر، در این احوال، دارای ملکیت ناقص است و این ملکیت از عقود چون اجاره، اعاره، وقف و وصیت به منافع حاصل می‌شود. بنابراین ملکیت ناقص به سه صورت وجود دارد: الف) شخص فقط مالک عین مال باشد. ب) شخص مالک منافع یا حق انتفاع باشد. ج) شخص مالک حقوق ارتفاقی باشد.

۳- منافع

قبل از ورود به بحث مالیت منافع، لازم است مفهوم و اقسام منافع بیان شود.

۳-۱- مفهوم منافع

منافع، جمع منفعت است و منفعت اسم مصدر از نَفَع است و در لغت بر خیر اطلاق گشته و به چیزی گفته شده است که انسان به وسیله آن به مطلوبش می‌رسد یا آن است که در رسیدن به خیر

از آن بهره گرفته می‌شود، گرچه موافق هوای نفس نباشد. همانند قطع عضوی که آفتی بدان رسیده است (و باید برای جلوگیری از گسترش آن آفت آن را قطع کرد) (ابن‌منظور، بی‌تا، مدخل «نفع») و بر فواید عارضی که از اعیان به دست می‌آید، همچون: سکونت خانه، سواری مرکب و نیز فواید مادی آنها مانند: شیر و پشم چهارپایان و یا ثمرات درختان و غیره اطلاق می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، مدخل «نفع»). در فارسی نیز، منفعت با فایده، سود، حاصل و بهره، مترادف دانسته شده است (دهخدا، ۱۳۷۷ش، مدخل «نفع»).

در اصطلاح نیز، از جوینی شافعی نقل شده که منفعت عبارت است از آنچه که مالکیت آن با اجاره به دست آید (شریبینی، ۱۹۵۸م، ۱۰۳/۴)، لیکن بیشتر فقها منفعت را فایده‌ای عرضی دانسته‌اند که به طریق استعمال از اعیان به دست می‌آید (خفیف، ۱۹۹۰م، ۲).

از نظر فقهای حنفی منفعت بر خدمت، سکونت، درآمد اموال غیر منقول و ثمر و محصولات باغها و بوستانها قابل اطلاق است، لیکن ثمرات و درآمدهای بالفعل و بالقوه اموال و داراییها را - به سبب اطلاق عرف و اهل لغت - غله نامیده‌اند؛ یعنی آنچه که هنگام وفات موصی وجود دارد و نیز آنچه در آینده، در زمان حیات موصی‌له به وجود خواهد آمد، غله خوانده می‌شود، اما ثمر تنها بر نتایج و منافع موجود اطلاق می‌شود (ابن‌عابدین، ۱۴۲۱ق، ۴۹۰/۵). لیکن جمهور فقها بدون در نظر گرفتن تفاوت مذکور، همه نتایج و ثمرات حاصله از اموال را - در زمان حال و آینده - غله یا ثمر نامیده‌اند (زحیلی، ۱۴۰۴ق، ۸۴/۴).

۳-۲- اقسام منافع

برای منافع تقسیمات متعددی ذکر شده است که در اینجا به دو تقسیم اشاره می‌شود:

۳-۲-۱- مادی و غیر مادی

در این نوع تقسیم که اساس آن عینی و خارجی بودن منفعت و یا عدم آن است، منافع به دو دسته ذیل تقسیم می‌شود: الف) منافع عینی که ثمر یا غله نامیده می‌شود و وجود ملموس و مرئی دارد

مانند میوه درختان. ب) منافع غیر مادی یا معنوی یا عرضی که انواع مختلفی داشته و ممکن است قابل تقویم به مال باشد، مانند تعلیم علوم و فنون (خفیف، ۱۹۹۰م، ۱۴) و منافع خانه (سکونت). لازم به ذکر است که بیشتر فقها منفعت را تنها بر فواید غیر مادی (عرضی) اطلاق کرده‌اند، لیکن فقیهان شافعی، منفعت را شامل منافع عینی (مادی) و عرضی (معنوی) هردو دانسته‌اند (ابن حجر، بی تا، ۶۱/۷).

۳-۲-۲- حلال و حرام

بر این مبنا، منفعت به دو نوع حلال و حرام تقسیم شده است که منافع حلال یا مباح، متقوم بوده و شرع آنها را مال تلقی کرده و در عقود فاسد یا صحیح و تلف یا اتلاف، جبران آنها را واجب گردانده است، لیکن منافع حرام مانند استفاده از آلات لهو و تمتعهای حرام همانند اعیان نجس، جبران نمی‌شوند (زحیلی، ۱۴۰۴ق، ۴۶۴/۷).

۳-۳- مفهوم ملکیت منافع

مالکیت منافع حالتی است که انتفاع از آن منافع، به مستحق آن اختصاص ندارد و شخص، خود می‌تواند از منافع بهره گرفته و یا آن را به غیر واگذار کند - خواه با عوض یا بدون عوض - مانند منافع مال موقوف، عین مستأجره و امثال آنها.

۳-۴- تملک منافع

تملك بر منافع به دو شیوه است: یکی اینکه منافع تابع ملکیت رقبه باشد و دوم اینکه عقدی برای ملکیت آنها به تنهایی - بدون عین - منعقد شود (زرکشی، ۱۴۰۵ق، ۲۲۹/۳). تصرفات وارد بر منافع نیز سه نوع است: الف) عقودی که لزوماً عوض دارند و عبارتند از: اجاره، جعاله، مساقات و مضاربه. ب) تصرفاتی که لزوماً بدون عوض هستند مانند: وقف، ودیعه، عاریه و حفظ لقطه. ج) تصرفاتی که ممکن است با عوض یا بدون عوض باشند مانند: وکالت یا سرپرستی اموال ایتم.

۳-۵- تفاوت ملکیت منافع با حق انتفاع

جمهور فقها - برخلاف حنفیه (کاسانی، ۱۹۸۲م، ۳۵۳/۷) - میان ملکیت منافع و حق انتفاع از نظر منشأ، مفهوم و آثار، تفاوت‌هایی قائل شده‌اند (*الموسوعة الفقهية الكويتية*، بی تا، ۲۹۹/۶) که می‌توان فرق میان آنها را در دو وجه خلاصه کرد:

اول؛ سبب حق انتفاع اعم از سبب ملک منافع است؛ زیرا حق انتفاع همچنان که با عقود کسب می‌شود، به اباحه اصلی و نیز اذن از مالک خصوصی به دست می‌آید، لیکن ملکیت منافع به اسباب چهارگانه: اجاره، اعاره، وقف و وصیت به منافع حاصل می‌شود. بنابراین هرکس که مالک منافع است، حق انتفاع هم دارد و عکس این صحیح نیست؛ یعنی دارنده حق انتفاع، لزوماً مالک منافع نیست.

دوم؛ حق انتفاع به نسبت ملک منافع، حقی ضعیف‌تر است؛ زیرا مالک منافع می‌تواند در حدود شرعی از منافع بهره گرفته یا آن را به دیگران واگذار کند، در صورتی که حق انتفاع، تنها رخصتی برای بهره گرفتن شخص از منافع بوده و او نمی‌تواند در آن دخل و تصرفی بیشتر از انتفاع شخصی خود داشته باشد و از جمله آن را به دیگری واگذار نماید.

وجه تمایز ملکیت ناقص و حق انتفاع را نیز می‌توان در موارد زیر منحصر دانست:

۱. ملکیت ناقص برخلاف ملکیت تام، قابل تقیید به زمان، مکان و یا صفت است؛ مثلاً کسی که اتومبیل خود را به عنوان عاریه به دیگری می‌دهد یا به منافع خانه خود برای کسی وصیت می‌کند، می‌تواند این امور را به زمان، مکان و یا صفتی مشخص، مقید نماید.

۲. صاحب منفعت می‌تواند حتی به اجبار، عین مال را از مالک تحویل بگیرد که در آن صورت همچون امین تنها در صورتی ضامن است که تعدی نموده یا در نگهداری آن تقصیر روا داشته باشد.

۳. صاحب منفعت باید پس از استیفای منفعت، عین مال را به مالک برگرداند، مگر در صورتی که ضرری متوجه اش باشد، مثلاً وقت برداشت محصول فرا نرسیده و مدت اجاره یا عاریه، به اتمام

رسیده باشد که در آن صورت می‌تواند با پرداخت اجرة المثل، از آن مال بهره ببرد (کاسانی، ۱۹۸۲م، ۳۹۵/۹؛ نووی، ۱۳۷۴ق، ۵۷/۱۵).

۴. اگر استفاده از منافع، مجانی باشد مانند عاریه، منتفع ملزم است که هزینه‌های آن مال را تأمین کند، لیکن اگر استفاده در مقابل عوض باشد، مانند اجاره، هزینه‌های مال مورد انتفاع، برعهده مالک است (سرخسی، ۱۴۲۱ق، ۱۱۷/۱۹؛ شریینی، ۱۹۵۸م، ۲۶۷/۲).

۵. حق انتفاع موقت بوده و با یکی این امور به پایان می‌رسد: اتمام مدت انتفاع، از بین رفتن یا معیوب شدن مال مورد انتفاع و فوت مالک؛ زیرا اگر منفعت از طریق اعاره باشد که عقدی تبرعی است، با مرگ متبرع به پایان می‌رسد و اگر اجاره باشد، با مرگ صاحب مال، ملکیت آن به وارثانش منتقل می‌شود، البته فوت منتفع نیز در نظر فقهای حنفی موجب پایان جواز انتفاع است.

مالیت منافع

همچنان که ذکر شد، مالکیت بر منافع امری واضح و مورد اتفاق همگان است و جملگی فقهای مذاهب اهل سنت منافع را قابل تملک و تملیک دانسته‌اند (ابن‌قدامه، ۱۴۰۳ق، ۳۷۳/۵؛ سرخسی، ۱۴۲۱ق، ۱۸۰/۲؛ کاسانی، ۱۹۸۲م، ۲۷۸/۲؛ ماوردی، ۱۴۱۴ق، ۴۰۱/۹؛ شریینی، ۱۹۵۸م، ۲۸۶/۲؛ مرداوی، ۱۹۵۶م، ۲۰۱/۶)، اما در اینکه آیا منافع در زمره اموال شخص به حساب می‌آیند یا خیر، فقهای مذاهب مختلف دو قول بیان کرده و برای اثبات نظر خود استدلالهایی آورده‌اند.

۱- قول به عدم مالیت منافع و ادله آن

فقهای حنفی بر مبنای تعریفی که از مال داشته‌اند، منافع - و همچنین حقوق - را به این دلیل که وجود مادی نداشته و قابل ذخیره کردن نیستند، در زمره اموال به حساب نیاورده‌اند (کاسانی، ۱۹۸۲م، ۴۷۵/۵)، لیکن گفته‌اند که در زمره مایملک اشخاص، قرار دارند. آنان برای اثبات نظر خود استدلالهای زیر را مطرح کرده‌اند:

الف) خداوند در خصوص مهر می‌فرماید: «وَأَحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُخْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ» (نساء، ۲۴). پس مالیتِ صداق، امر شارع است و تعلیم قرآن که یک منفعت است، در زمره اموال نیست، البته مخالفان چنین استدلالی را نپذیرفته و آن را ناشی از تعریف غیر جامع احناف از مال دانسته‌اند.

ب) از ابی بن کعب روایت شده است که گفت: آیاتی از قرآن را به یکی از اهل صفة تعلیم دادم و او کمانی به من داد، آن‌گاه که موضوع را برای پیامبر(ص) بازگو کردم، فرمود: «آیا دوست داری که خداوند کمانی آتشین به تو بدهد؟»؛ گفتم: نه. فرمود: «پس آن را پس بده» (بیهقی، ۱۴۱۴ق، ۱۲۲۶/۶). بنابراین اگر اخذ عوض در مقابل تعلیم قرآن جایز بود، مسلماً پیامبر اکرم(ص) او را چنان وعید سختی نمی‌داد و این تحریم عوض برای تعلیم قرآن، دلیلی است بر اینکه قرار دادن تعلیم قرآن نیز، به عنوان عوض حرام است (ماوردی، ۱۴۱۴ق، ۴۰۳/۹). مخالفان با تضعیف و نیز تأویل روایت مذکور از پذیرفتن این دلیل امتناع ورزیده‌اند.

ج) خداوند در مورد مهر زنانی که پیش از دخول طلاق داده شوند، فرموده است: «فَنَصْفُ مَا فَرَضْتُمْ» (بقره، ۲۳۷). پس آنچه که به عنوان مهر قرار داده می‌شود، باید قابل تنصیف باشد و تعلیم و سایر منافع، چنین ویژگی‌ای ندارند (کاسانی، ۱۹۸۲م، ۴۷۵/۵). مخالفان در جواب گفته‌اند: در چنین مواردی نصف منفعت تقویم شده یا نصف مهرالمثل پرداخت می‌شود (ماوردی، ۱۴۱۴ق، ۴۰۶/۹).

د) صحابه در خصوص مردی که با کنیزک شخص دیگری با اعتماد به ملک نکاح، و طعی کرده بود، فقط حکم به حر بودن جنین و وجوب پرداخت قیمت آن نموده و او را ملزم به پرداخت عُقْر^۴ به مالک کنیزک دانستند، اما قائل به وجوب جبران منافع فوت شده‌اش نشدند (سرخسی، ۱۴۲۱ق، ۱۵۸/۱۳).

۴. عُقْر به ضم اول و سکون دوم مالی است که باید به جای صداق در نکاح غیر صحیحی که وطعی انجام شده و موجب حد نباشد، به زن پرداخت شود (قلعجی، ۱۴۲۲ق، ماده «عقر»). این مال ارش البکاره نیست، بنابراین اختصاصی به بکر ندارد.

ه) منافع قبل از وجود، معدوم بوده و امکان احراز و ذخیره کردن آنها وجود ندارد و این، خود دلیلی بر نفی صفت مالیت از آنها است.

و) منافع در زمره ثلث اموالی که شارع تصرف در آنها را در مرض الموت حق مریض قرار داده، نیست و او می‌تواند بدون تقیید به ثلث، همه اموالش را به عاریه بدهد (کاسانی، ۱۹۸۲م، ۲۷۳/۱۷؛ نووی، *روضه الطالبین و عمدة المفتین*، بی تا، ۲۵۳/۴؛ ابن قدامه، ۱۴۰۳ق، ۲۹۱/۶).

ز) قیاس مقتضی عدم جواز قرار دادن منفعت به عنوان مهر است؛ زیرا این، همانند آن است که زنی مهر خویش را طلاق هووی خویش و یا آزاد کردن برده‌ای قرار دهد که فقها چنین صدق‌هایی را جایز ندانسته‌اند؛ زیرا کسی از این امور انتفاعی (مادی) نمی‌برد (سرخسی، ۱۴۲۱ق، ۹۶/۵). به استدلال اخیر همچون سایر استدلالها پاسخهایی به ویژه از جانب شافعیه داده شده است (رک: ماوردی، ۱۴۱۴ق، ۴۰۵/۹).

۲- قول به مالیت منافع و ادله آن

جمهور فقهای مالکیه، شافعیه و حنابله گفته‌اند که منفعت اخص از مال بوده و منافع جزء اموال و داراییهای شخص محسوب می‌شود (شرینی، ۱۹۵۸م، ۲۸۶/۲؛ مرداوی، ۱۹۵۶م، ۲۰۱/۶). آنان معتقدند که منافع نیز همچون اعیان، اموال متقوم هستند؛ زیرا غرض و هدف ظاهری از همه اموال، منافع آنها است. عزالدین بن عبدالسلام این مطلب را به صراحت بیان کرده است (ابن عبدالسلام، ۱۴۲۰ق، ۱۵۲/۲).

کسانی که قائل به مالیت منافع شده‌اند به ادله زیر استناد جسته‌اند:

الف) شارع خود منافع را جزء اموال به حساب آورده است، چنان که در بیان ازدواج موسی (ع) با دختر شعیب (ع)، حکایت می‌کند که ایشان به موسی (ع) گفت: «قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيْ هَاتَيْنِ عَلَيَّ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ...» (قصص، ۲۷) و حضرت موسی (ع) با پیشنهاد حضرت شعیب (ع) حاضر شد در قبال ۱۰ سال کار کردن با یکی از دخترانش ازدواج کند و حال آنکه کار بدنی ایشان عین نبوده و از جمله منافع است و اصل در

صداق این است که مال باشد، چنان که خداوند می‌فرماید: «أَنْ تَتَّبِعُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ» (نساء، ۲۴).

همچنین خداوند در آیات ۲۴ و ۲۵ نساء، ۵ مائده، ۵۰ احزاب و ۱۰ ممتحنه، مهر را «اجر» نامیده و قاطبه مفسران قائل به این معنی شده‌اند (فخررازی، ۱۴۲۱ق، ۵/۱۳۳؛ قرطبی، ۱۴۰۹ق، ۵/۱۹؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ۵/۱۰؛ قاسمی، ۱۴۱۵ق، ۵/۱۱۹۵) و وجه چنین تسمیه‌ای این است که مهر بدلی در مقابل منفعت استمتاع است، نه بدل از عین، بنابراین شارع منافع را جزء اموال قلمداد کرده است.

البته اگر از سوی مخالفان گفته شود که حکم مذکور، شریعت پیامبران پیشین است و ما ملزم به تبعیت از آن نیستیم، در جواب گفته می‌شود: براساس قول بسیاری از فقها، احکام شریعت پیامبران گذشته، مادامی که آن احکام نسخ نشده باشد، لازم الإلتیاع است (ماوردی، ۱۴۱۴ق، ۹/۱۰۱۱) و در اینجا هیچ دلیلی بر نسخ این حکم وجود ندارد.

ب) امام مالک از ابو حزم و او از سهل بن سعد ساعدی روایت کرده است که زنی نزد پیامبر(ص) آمد و گفت: ای رسول خدا، من وجود خودم را به تو بخشیده‌ام، سپس مدتی طولانی ایستاد تا اینکه مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا، اگر شما را به او نیازی نیست، او را به عقد من درآورید. پیامبر(ص) فرمود: آیا چیزی داری که به عنوان مهر او قرار دهی؟ گفت: چیزی جز این شلوارم ندارم. پیامبر(ص) فرمود: اگر آن را از تو بگیرم یا دو نیمه‌اش کنم عریان می‌شوی، برو چیزی دیگر طلب کن، اگرچه انگشتی آهنین باشد. پس او رفت ولی چیزی نیافت (و برگشت). پیامبر(ص) فرمود: آیا چیزی از قرآن نزد خود (حفظ) داری؟ گفت: بله، سوره فلان و فلان. سپس پیامبر(ص) فرمود: «او را به ازدواج تو درآوردم در مقابل آنچه از قرآن که نزد خود داری» (بخاری، ۱۴۲۲ق، ح ۵۱۳۵؛ مسلم، بی‌تا، ح ۱۴۲۵).

در روایت دیگری آمده است که زنی نزد پیامبر(ص) آمد و خود را (برای ازدواج یا تزویج) بر ایشان عرضه کرد و آن حضرت(ص) فرمود: بششین، خداوند در تو برکت خواهد داد. سپس مردی گفت: ای رسول خدا، اگر شما راضی باشید، من می‌خواهم او را به همسری برگزینم. پیامبر(ص)

فرمود: «آیا چیزی داری (که به عنوان مهر) به او بدهی؟» گفت: نه، به خدا. پیامبر(ص) فرمود: «آیا از قرآن چیزی در حفظ داری؟» گفت: آری، سوره بقره و سوره پس از آن. ایشان فرمود: «بلند شو، ۲۰ آیه به او آموزش ده و او زن تو است».

روایاتی که برای عدم جواز قرار دادن قرآن به عنوان مهر به آنها استناد شده یکی روایت ابن ابی شیبیه از ابی راشد حبرانی از عبدالرحمن بن شبل انصاری است که می‌گوید: شنیدم پیامبر اکرم(ص) فرمود: «اقرؤوا القرآن و لا تغلوا فیه و لا تجفوا عنه و لا تأکلوا به و لا تستکثروا به» و دومی روایت ابی بن کعب است که ابن حزم در مورد این روایات آورده است: این روایات واهی و غیر صحیح هستند و «ابوراشد حبرانی» شخصی مجهول و ناشناخته است و اگر به فرض این روایات صحیح هم بودند، حجیتی در این موضوع نداشتند؛ زیرا ممکن است خوردن به ناحق، مورد نظر شارع بوده باشد و در مقابل خوردن به ناحق، خوردن به حق نیز وجود دارد که امری ناپسند نیست و پیامبر(ص) و یارانی چون مصعب بن عمیر و غیره، قرآن و سایر تعالیم دینی را به انصار آموزش می‌دادند و آنان نیز به رسول خدا و یارانش اتفاق می‌کردند که خداوند این موضوع را از زبان منافقان چنین بیان می‌فرماید: «هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا» (منافقون، ۷) و آشکار است که خداوند این گفتارشان را به شدت مورد انکار قرار داده است و حدیث ابی بن کعب نیز که از سه طریق روایت شده، در یکی اسود بن ثعلبه و در دیگری ابوزید عبدالله بن علا قرار دارد که هر دو مجهول هستند و طریق سوم نیز ضعیف است. پس همه این استدلالها ساقط بوده و رأی مقابل، صحیح است (ابن حزم، ۱۴۰۸ق، ۹۷/۹).

حنفیه با اذعان به صحت این حدیث گفته‌اند که چون حدیث، خبر واحد است، بنابراین نمی‌توان نص قرآن را که وجود مال را برای مهر لازم می‌داند، به خاطر خبر واحد ترک کرد. در جواب گفته شده است: اولاً؛ چنان که ابومحمد بن حزم و دیگران گفته‌اند، این حدیث علاوه بر مشهور بودن به حد تواتر (معنوی) نیز رسیده و از جانب افراد ثقه نقل شده است (همان، ۹۵/۵). ثانیاً؛ حدیث مذکور منافاتی با قرآن ندارد؛ زیرا منافع هم مال محسوب می‌شود.

ج) منافع همچون اعیان از جمله اموری است که طبع آدمی بدان متمایل بوده و اشخاص برای کسب آن حاضر هستند، اموال خود را بدهند و این ویژگی منطبق بر بخش اول تعریف فقهای حنفی از مال است و با آن منافاتی ندارد.

د) عناصر مالیت (ارزش مادی داشتن، اشمال بر منفعت مقصوده و اباحه انتفاع از جانب شارع در حال فراخی نعمت و داشتن اختیار) همگی در منافع، موجود است.

ه) عموم الفاظ به کار گرفته شده در تعریف مال، مقتضی آن است که تعریف، شامل منافع شود. در تعریف مال آمده بود که مال هر آن چیزی است که دارای قیمت باشد و معلوم است که منافع هم دارای قیمت‌اند، البته به شرطی که مالیت آنها مشروع و متعارف باشد.

و) عرف عمومی در همه جوامع و در همه زمانها، منافع را در زمره اموال قرار داده و بسیاری از عقود که شارع نیز آنها را امضا نموده است، همچون اجاره، اعاره، وقف، استصناع و ... بر منافع جاری می‌شود.

ز) عموم ادله نفی ضرر، بر جبران اتلاف منافع شمول دارد و عرف، ضمان منافع را پذیرفته است.

ح) عدم اعتبار مالیت منافع، زمینه تضييع بسیاری از حقوق مردم را فراهم آورده و موجب ایراد ضررهای فراوانی به آنان می‌شود.

اختلافات مترتب بر مالیت منافع

چنان که گذشت، بر مسئله مالیت یا عدم مالیت منافع، احکام متفاوتی مترتب است و در اینجا مهم‌ترین احکام متأثر از این موضوع در ابواب مختلف فقه بیان می‌گردد:

۱- مهر

مهم‌ترین مسئله‌ای که در مالیت منافع مطرح می‌شود، قرار دادن منافع به عنوان صداق در عقد نکاح است. با توجه به دستور صریح خداوند به پرداخت مهر معین (نساء، ۴) و اینکه خداوند اباحه

استمتاع از زنان را به پرداخت اموال موکول نموده است (قرطبی، ۱۴۰۹ق، ۱۷۹۸/۲)، مسلماً تنها چیزی که می‌تواند صدق قرار گیرد مال است، اکنون این سؤال مطرح است که چه چیزهایی را می‌توان به عنوان مهر قرار داد؟

مذاهب اسلامی متفق هستند که شرط نیست صدق، طلا یا نقره باشد (جزیری، ۱۹۶۹م، ۹۶/۴) و کالاهای تجاری، حیوانات، عقار و هر آنچه که دارای قیمت است و نیز منافع اعیان، حیوانات و غیره را می‌توان به عنوان مهر قرار داد. این حکم، قول مشهور نزد مالکیه و جمهور فقهای شافعی و حنبلی است؛ زیرا قاعده آنها در مورد صدق این است که آنچه اخذ عوض در مقابلش صحیح است، می‌تواند صدق قرار گیرد (دسوقی، بی‌تا، ۳۰۹/۲؛ شربینی، ۱۹۵۸م، ۲۲۰/۳؛ ابن‌قدامة، ۱۴۰۳ق، ۶۸۲/۶). اما فقهای حنفی با وجود آنکه قرار دادن منافع اعیان را به عنوان مهر پذیرفته‌اند، قرار دادن منافع اشخاص همچون تعلیم قرآن را به عنوان مهر جایز نمی‌دانند؛ زیرا آن را مال قلمداد نکرده و اخذ اجرت را در برابر آن، صحیح نمی‌دانند. قاعده مهر نزد آنان این است «هر آنچه صحیح است در مقابلش اجرت گرفته شود، جایز است مهر قرار گیرد» (سرخسی، ۱۴۲۱ق، ۷۳/۵؛ کاسانی، ۱۹۸۲م، ۲۷۹/۲؛ جزیری، ۱۹۶۹م، ۹۶/۴).

سبب اختلاف در قرار دادن منافع به عنوان صدق به سه مسئله برمی‌گردد:

اول؛ آیا اتباع از شرع ما قبل تا زمانی که دلیلی بر نسخ و رفع احکام آن وجود ندارد، لازم است؟ کسانی که به این وجوب فتوا داده‌اند، قرار دادن چنان منافی را به عنوان صدق پذیرفته‌اند، ولی آنان که چنان اتباعتی را لازم ندانسته‌اند، فتوا به عدم جواز صادر کرده‌اند. به طور مشخص در مورد استناد به شرایع پیشین، داستان ازدواج حضرت موسی (ع) با دختر حضرت شعیب (ع) مد نظر است که در قرآن نقل شده است.

دوم؛ آیا می‌توان صدق چنان نکاحی را بر اجاره که از بیوع^۵ غرر مجهول استثنا شده است، قیاس کرد؟ (ابن‌رشد، ۱۴۱۱ق، ۱۶/۲).

سوم؛ آیا اخذ اجرت برای تعلیم قرآن جایز است یا خیر؟

۵. بعضی از فقها اجاره را از آن جهت که بیع منافع در مقابل عوض است، بیع تلقی کرده‌اند.

جمهور فقهای مذاهب اسلامی معتقدند هر آنچه جایز است ثمن در بیع یا اجرت در اجاره واقع شود،^۶ خواه عین باشد یا منفعت، کم باشد یا زیاد، معجل باشد یا مؤجل، می‌تواند به عنوان مهر قرار گیرد (نووی، ۱۳۷۴ق، ۴۸۴/۱۵؛ سرخسی، ۱۴۲۱ق، ۷۳/۵؛ زحیلی، ۱۴۰۴ق، ۲۶۳/۷). مفهوم مخالف این عبارت آن است که هر آنچه نتواند ثمن یا مثن در بیع و یا اجرت در عقد اجاره قرار گیرد، صلاحیت ندارد به عنوان صدق تعیین شود. این نکته مورد تصریح برخی از فقیهان قرار گرفته است (رملی، ۱۴۲۴ق، ۳۴۵/۶).

ترویج با صدق منافع اعیان همچون: سکونت خانه، سواری مرکب، زراعت زمین و غیره برای مدت معین صحیح است؛ زیرا این منافع در زمره اموال بوده یا از سرِ ضرورت شرعاً ملحق به اموال هستند (کاسانی، ۱۹۸۲م، ۲۷۹/۲) و قرار دادن منافع شخص آزاد، همچون منافع برده‌ها به عنوان صدق جایز است؛ زیرا به اجاره گرفتن و پرداخت عوض در مقابل آن جایز بوده و مال محسوب و یا حداقل در حکم مال است (ابن‌قدمه، ۱۴۰۳ق، ۱۳۹/۷). البته لازم به ذکر است که فقهای متأخر حنفی به سبب تغییر احوال و شرایط تأمین معیشت و نیاز به تعلیم قرآن و احکام دین، به جواز اخذ اجرت برای این کارها و به تبع آن جواز قرار دادن آنها به عنوان مهر فتوا داده‌اند (زحیلی، ۱۴۰۴ق، ۲۶۰/۸).

جمهور فقها و امام مالک و امام شافعی اخذ اجرت را برای تعلیم قرآن با توجه به حدیث روایت شده بخاری از ابن‌عباس که پیامبر اکرم (ص) فرموده است: «إن احق ما أخذتم علیه اجراً کتاب الله»، جایز دانسته‌اند (صنعانی، ۱۴۲۰ق، ۱۲۴/۵). بنابراین فتوای شافعی و قولی از احمد بن حنبل، بر این است که قرار دادن تعلیم قرآن به عنوان مهر جایز است، لیکن فقهای شافعی برای صحت چنان صدیقی دو شرط قرار داده‌اند: شرط اول، اینکه زوج از مقدار آن تعلیم، آگاهی داشته باشد که این علم با بیان مقدار مورد نظر برای تعلیم و یا تقدیر زمان، حاصل می‌شود و شرط دوم،

۶. هر چیزی - اعم از عین و منفعت - که بتواند ثمن مبیع قرار گیرد، می‌تواند عوض اجاره واقع شود (رملی، ۱۴۲۴ق، ۲۳۲/۷)؛ زیرا اجاره عقد معاوضه بوده و شبیه بیع است (ابن‌قدمه، ۱۴۰۳ق، ۳۵۸/۱۱).

اینکه معقود علیه مقداری از قرآن باشد که تعلیم آن مستلزم کلفت و مشقت باشد (نووی، روضه الطالبین و عمدة المفتین، بی تا، ۷/ ۳۰۴؛ ابن قدامه، ۱۴۰۳ ق، ۶/ ۶۸۳).

ابوحنیفه و به تبع او فقیهان حنفی و مالک، در مسئله قرار دادن تعلیم قرآن به عنوان مهر، فتوا به عدم جواز داده‌اند و برای این حکم چنین استدلال کرده‌اند: آنچه که خداوند در مورد گذشت از تمام یا بخشی از مهر در آیه «فَإِنْ طِئِنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ» (نساء، ۴)، فرموده است، درباره قرار دادن منافع معنوی چون تعلیم، عتق و غیره، معقول نیست؛ زیرا احتمال دارد که پیامبر(ص)، آن زن را بدون صداق به ازدواج آن صحابی درآورده باشد، به تکریم اینکه او از اهل قرآن بوده است، همچنان که ام سلیم را، به شرط اسلام آوردنش بدون صداق به ازدواج ابوطلحه درآورد (کاسانی، ۱۹۸۲ م، ۵/ ۴۷۷؛ ابن قدامه، ۱۴۱۱ ق، ۷/ ۳۷۶). این احتمال هم وجود دارد که قرار دادن چنان مهری، اختصاص به پیامبر(ص) داشته و آن حکم در مورد سایر افراد جاری نباشد. در جواب چنین تأویلاتی، باید گفت: اولاً؛ بدون دلیل نمی‌توان از ظاهر عبارات عدول کرده و به تأویل روی آورد و اینجا هم دلیلی بر تأویل وجود ندارد. ثانیاً؛ هیچ دلیلی برای تخصیص حکم به پیامبر(ص) وجود ندارد و آن نکاح برای شخص پیامبر(ص) نبوده تا حکم مختص ایشان باشد، بلکه ایشان آن زن را به نکاح دیگری درآورده (ماوردی، ۱۴۱۴ ق، ۹/ ۴۰۴) و اصل بر عدم اختصاص است.

در مقابل، جمهور برای جواز قرار دادن منافع به عنوان مهر به آیه ۲۷ سوره قصص و روایت امام مالک از سهل بن سعد ساعدی استناد می‌کنند؛ وجه احتجاج به حدیث مذکور این است که «باء» در عبارت «بما معك من القرآن» برای عوض است، همان‌طور که عرب می‌گویند: «خذ هذا بهذا»؛ یعنی این را به عوض آن بگیر (قرطبی، ۱۴۰۹ ق، ۲/ ۱۷۹۹).

فقهای حنفی در مورد این احتجاج گفته‌اند که «باء» در عبارت مذکور برای عوض نیست، بلکه برای سببیت یا تعلیل است و یا مراد این است: «به برکت قرآنی که تو در سینه‌ات داری» (کاسانی، ۱۹۸۲ م، ۵/ ۴۷۶؛ ابن نجیم، بی تا، ۳/ ۱۷۸). اما این معانی، برخلاف معنی ظاهر است و نیازمند دلیل و دلیلی نیز وجود ندارد.

نووی در شرح حدیث روایت شده امام مالک گفته است: این حدیث، دلیلی بر جواز قرار دادن تعلیم قرآن به عنوان صدق و نیز استیجار برای انجام این کار است و شافعی، عطا، حسن بن صالح، مالک، اسحاق و غیر آنها هر دو را جایز دانسته‌اند، لیکن زهری و ابوحنیفه آن را منع کرده‌اند، اما این حدیث و حدیث صحیح «ان احق ما اخذتم علیه اجرأ کتاب الله» دلایل قاطعی بر رد مخالفان است (نووی، شرح صحیح مسلم، بی تا، ۲۵۵/۹).

۲- منافع مال مغضوب

جمهور فقها از مذاهب حنبلی، مالکی و شافعی بر این باورند که منافع همانند اعیان، اموال به حساب می‌آیند و در صورتی که انتفاع، مباح و شرعی باشد، عقود ناقل ملکیت در آن جریان داشته و در صورت اتلاف یا غصب همچون اعیان ضمان آنها واجب است (نووی، روضة الطالبین و عمدة المفتین، بی تا، ۱۶۸/۲؛ ابن قدامه، ۱۴۰۳ق، ۱۱۲/۶؛ ابن رجب حنبلی، بی تا، ۱۷۱؛ ابن عبدالسلام، ۱۴۲۰ق، ۱۷۲/۱). در مذاهب شافعی و حنبلی، غاصب ضامن عین مال مغضوب و منافع آن است، خواه از آن استفاده کرده باشد (مستوفات) یا خیر (غیر مستوفات)؛ زیرا منافع در زمره اموال و داراییهای متقوم اشخاص محسوب شده و غاصب، مالک را از آنها محروم کرده است (شریبینی، ۱۹۵۸م، ۲۸۶/۲؛ ابن رجب حنبلی، بی تا، ۲۱۳)، لیکن حنفیه می‌گویند که منافع نه به غصب و نه به اتلاف، ضمان ندارند، بلکه به عقد یا شبه عقد، ضمان پیدا می‌کنند (کاسانی، ۱۹۸۲م، ۴۵۷/۱۵؛ سرخسی، ۱۴۲۱ق، ۴۸/۱۱؛ الموسوعة الفقهية الكويتية، بی تا، ۱۰۳/۳۹).

۳- ارث منافع

برخلاف نظر جمهور فقها، فقهای حنفی بر این باورند که ملک منافع و نیز حقوق، قابل ارث نیست؛ زیرا در زمره اموال و ترکه محسوب نمی‌شوند (نووی، روضة الطالبین و عمدة المفتین، بی تا، ۲۳۱/۲؛ ابن قدامه، ۱۴۰۳ق، ۱۱۰/۶؛ کاسانی، ۱۹۸۲م، ۲۰۰/۴؛ شبیر، ۱۴۳۰ق، ۱۲۵) و این موضوع احکام مختلفی را در مسائلی ایجاد کرده است، از جمله صلح بر منافع اموال که حکم

اجاره را دارد و نیز عقود اعاره و اجاره که از نظر احناف با مرگ مستعیر و مستأجر پایان می‌یابد (ابن عابدین، ۱۴۲۱ق، ۵/۵)؛ زیرا آنان بر این باورند که اجاره بر حسب حدوث آن، بخش بخش منعقد می‌گردد؛ یعنی مستأجر به تدریج مالک منافع می‌شود و منفعت حاصله پس از مرگ، در زمره اموال نیست تا به ارث برده شود (کاسانی، ۱۹۸۲م، ۲۰۱/۴) و ترکه منحصر در اموال عینی و حقوق مرتبط با آنها است، لیکن چون جمهور، منافع را در زمره اموال به حساب آورده و آن را در حال عقد، موجود اعتبار می‌کنند و مستأجر هنگام عقد، یک‌باره مالک منافع می‌شود، آن را جزء اموال و ترکه دانسته و بر این باورند که این عقود، با مرگ مستأجر و مستعیر پایان نیافته و تا اتمام مدت مقرر تداوم می‌یابد (شریبینی، ۱۹۵۸م، ۳۲۴/۲؛ ابن‌قدامه، ۱۴۰۳ق، ۴۰۶/۵).

۴- وصیت به منافع

برای صحت وصیت، یکی از شروط موصی به این است که مال، متقوم و قابل تملیک باشد؛ زیرا وصیت، تملیک است و غیر مال را نمی‌توان مالک شد. مذاهب اسلامی بر صحت وصیت به منافع اتفاق نظر دارند؛ زیرا در حال حیات می‌توان به سبب عقود مختلف، مالک منافع شد. پس به طریق اولی می‌توان آن را با وصیت به تملک دیگران درآورد. چه وصیت، اوسع عقود است و اموری چون عدم محل، خطر، جهالت و ... که در سایر عقود پذیرفته نیست، در وصیت مورد اغماض قرار گرفته است (کاسانی، ۱۹۸۲م، ۳۵۲/۷؛ مرداوی، ۱۹۵۶م، ۲۶۲/۷؛ شریبینی، ۱۹۵۸م، ۴۵/۳؛ ابن-قدامه، ۱۴۰۳ق، ۵۹/۶).

وصیت به منافع بدون عین - گرچه نادر است - به طور موقت، مؤبد و یا مطلق صحیح است؛ زیرا حدیث روایت شده مسلم بر آن شمول دارد: «إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ وَكْدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ» و علما همچنان که نووی در شرح این حدیث گفته است، حمل صدقه مذکور را بر وقف، اولی دانسته‌اند (شریبینی، ۱۹۵۸م، ۸۷/۱۰؛ نووی، شرح صحیح مسلم، بی‌تا، ۲۱/۶).

زرکشی شافعی گفته است که جدا کردن منفعت از عین جز در مورد وصیت صحیح نیست (شریبینی، ۱۹۵۸م، ۸۷/۱۰). صحت وصیت به منافع از آن جهت است که منافع در زمره اموال قرار دارد؛ زیرا همچون اعیان، در مقابل آن عوض پرداخت می‌شود (ابن حجر، بی تا، ۲۰۱/۸). بنابراین فقهای شافعی وصیت به منافع را جایز دانسته‌اند؛ زیرا بر این باورند که ملکیت منافع همچون اعیان با عقود و ارث حاصل می‌شود و شافعی خود به تصریح این مطلب را بیان کرده است (نوی، ۱۳۷۴ق، ۲۶/۱۴).

در مذهب حنفی منافع در عقود مانند اجاره و یا وصیت، استحساناً مال به شمار می‌روند و اکثر فقهای آنان بر صحت این امور فتوی داده‌اند، لیکن اقوالی هم مبنی بر اینکه موصی به باید مال قابل توارث باشد، وجود دارد (ابن عابدین، ۱۴۲۱ق، ۴۹۰/۵).

در میان فقهای مذاهب اسلامی تنها ابن‌ابی‌لیلی وصیت به منافع را به دلیل غیر موجود بودن منافع، جایز ندانسته است (*الموسوعة الفقهية الكويتية*، بی تا، ۱۰۸/۳۹). وجه مخالفت او این است که این کار را وصیت به مال ورثه دانسته‌اند؛ زیرا اولاً؛ تنفیذ وصیت، هنگام مرگ بوده و مال در آن وقت، متعلق به ورثه است. ثانیاً؛ منافع تابع عین است. ثالثاً؛ وصیت به منافع، در معنی اعاره - یعنی تملیک منفعت بدون عوض - است و این عقد با مرگ معیر، باطل می‌شود (کاسانی، ۱۹۸۲م، ۲۱۴/۱۷).

۵- وقف منافع

جمهور فقهای حنفی، شافعی و حنبلی وقف منافع را اعم از اینکه منافع عینی باشد یا غیر مادی، جایز نمی‌دانند و بر این امر اتفاق دارند که شرط موقوف این است که مال، متقوم، معلوم و در ملکیت تام واقف باشد و انتفاع از آن باعث از بین رفتن ذاتش نشود (زحیلی، ۱۴۰۴ق، ۱۸۴/۴؛ کاسانی، ۱۹۸۲م، ۲۲۰/۶؛ مرداوی، ۱۹۵۶م، ۶۰/۷؛ شریبینی، ۱۹۵۸م، ۵۲۶/۳؛ ابن‌قدمه، ۱۴۰۳ق، ۳۷۳/۵)؛ زیرا مقتضای وقف، حبس اصل مال موقوفه و استفاده از منافع می‌باشد و حال آنکه منافع در معرض نابودی و استهلاك هستند و منافع، فرع اعیان به شمار می‌آیند و فروع باید تابع

اصل باشند و وقف فرع بدون اصل معقول نیست. البته برخی از فقهای حنبلی بر مبنای عرف، به جواز وقف آب فتوا داده‌اند (مرداوی، ۱۹۵۶م، ۱۱/۷)، گرچه آب با استفاده مستهلک می‌شود. فقهای حنفی شرط اول موقوف را آن دانسته‌اند که مال متقوم، از جمله عقارات باشد (کاسانی، ۱۹۸۲م، ۲۲۰/۶) و با ذکر چنان شرطی، علاوه بر عدم پذیرش وقف اموال منقول، وقف منافع و نیز وقف حقوق مالی همچون حقوق ارتفاقی را بدون اعیان، غیر صحیح شمرده‌اند، البته مسلماً چنین مسئله‌ای در مرحله اول به تعریف آنان از مال مرتبط است، اما مالکیت با رد چنان تلازمی و قیاس وقف منافع بر بیع آنها بدون اعیان و نیز ذکر نمونه‌هایی چون عاریه و وصیت به منافع، که اصل و فرع از یکدیگر تفکیک شده‌اند، به جواز وقف انواع منافع فتوا داده‌اند (الموسوعة الفقهية الكويتية، بی تا، ۱۰۸/۳۹).

به نظر می‌رسد که با توجه به دلایل مالکیت، عموم آیه «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ» (توبه، ۹۱) که نفی هرگونه تضییق از واقف متبرع و محسن، از آن استنباط می‌شود و با در نظر گرفتن نقش عرف در تعیین مصداق مال موقوفه و اینکه مقصود از وقف، انتفاع موقوف علیه از منافع و حصول ثواب واقف است و در وقف منافع، بی‌گمان این دو هدف محقق است، قول به جواز وقف منافع، قولی مقبول و موجه به نظر می‌رسد. البته رعایت قواعد کلی وقف و اینکه منافع از اصولی مباح کسب شده و نیز بهره گرفتن از آن منافع از نظر شرع مباح باشد، از جمله شروط صحت وقف منافع است.

۶- عقود بیمار مشرف به مرگ

فقهای حنفی عقود وارد بر منافع در مرض موت را - خواه به عوض باشد یا خیر - متوقف بر اجازه کسی نمی‌دانند و آنها را در زمره حقوق خاص مریض به حساب می‌آورند؛ زیرا منافع را جزء اموال ندانسته و مرگ یکی از عاقدان را، پایان تصرف در منافع محسوب می‌کنند (کاسانی، ۱۹۸۲م، ۲۶۰/۵). بنابراین بر این باورند که وارث، هیچ حقی بر منافع ندارد. اما غیر حنفیه به این

سبب که منافع را جزء اموال و داراییهای شخص می‌دانند، صحت تصرفات چنان شخصی را منوط به اجازه وراثت می‌نمایند.

نتیجه

از مجموع آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت: تعریفی که جمهور فقهای شافعی، مالکی و حنبلی از مال کرده‌اند صحیح‌تر است. جمهور در تعریف مال گفته‌اند که مال آن است که طبایع بدان متمایل باشد و عادتاً و شرعاً بتوان از آن استفاده کرد؛ زیرا رابطه میان معنی لغوی و اصطلاحی در آن کاملاً رعایت شده و دلیلی بر آنکه شارع تعریف جدیدی از مال کرده باشد، وجود ندارد. به تعبیر دیگر، جمهور مال را به گونه‌ای تعریف کرده‌اند که شامل منافع معنوی هم می‌شود و همچنان که گذشت شارع نیز منافع را از جمله اموال به حساب آورده است. عرف جوامع نیز منافع و حقوق ارتفاقی را مال محسوب کرده و دلیلی از جانب شارع مبنی بر ردع و انکار آن وجود ندارد. بنابراین می‌توان گفت با توجه به تعریف فوق که مطابق با ضوابط شرعی است و نظر به وجود ادله نقلی چون آیه ۲۷ سوره قصص، احادیث صحیح موجود از جمله حدیث سهل بن سعد ساعدی که مال بودن منافع از آن قابل استنباط است، عرف عام جوامع و ادله نفی ضرر، منافع، مال قلمداد شده و استناد حنفیه به برخی از احادیث چون حدیث ابی بن کعب صحیح نیست؛ زیرا این حدیث هم ضعیف است و هم قابل تأویل. همچنین استدلال حنفیه به آیه ۲۳۷ سوره بقره که تنزیف مهر در صورت جدایی زوجین قبل از دخول را وقتی مهر، منفعت باشد، غیر ممکن می‌دانند، وجاهت ندارد؛ زیرا منافع، قابل تقویم است و حتی اگر به فساد آن قائل شویم نصف مهرالمثل پرداخت می‌گردد. پس می‌توان نتیجه گرفت که قرار دادن مهر به عنوان صداق، جایز است، منافع مال مغضوب قابل مطالبه است، منافع به ارث برده می‌شود، وصیت به منافع و وقف آنها جایز است و عقود و بر منافع توسط بیمار مرض الموت به دلیل آنکه در اموال خود تصرف می‌کند، صحیح است.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
- ابن اثیر جزری، مجدالدین، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، بیروت، المكتبة العلمية، ۱۹۷۹م.
- ابن حجر هیثمی، شهاب‌الدین، تحفة المحتاج بشرح المنهاج، بیروت، دارصادر، بی تا.
- ابن حزم، ابومحمد، المحلی بالآثار، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق.
- ابن رجب حنبلی، ابوالفرج عبدالرحمن بن احمد، القواعد فی الفقه الإسلامی، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
- ابن رشد، محمد بن احمد، بدایة المجتهد و نهایة المقتصد، تحقیق: طه عبدالرؤف، قاهره، المكتبة الأزهرية للتراث، ۱۴۱۱ق.
- ابن عابدین، محمدامین، رد المحتار علی الدر المختار، دمشق، دارالتقافه و التراث، ۱۴۲۱ق.
- ابن عبدالسلام، عزالدین، قواعد الأحكام فی مصالح الأنام، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق.
- ابن عربی، ابوبکر محمد بن عبدالله، أحكام القرآن، بیروت، دارالجلیل، ۱۳۸۸ق.
- ابن قدامه، ابوعمر محمد بن احمد مقدسی، الشرح الكبير علی متن المقنع، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۱ق.
- ابن قدامه، عبدالله بن احمد حنبلی، المغنی فی شرح المختصر خرقی فی الفقه، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۳ق.
- ابن منظور، جمال‌الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دارصادر، چاپ اول، بی تا.
- ابن نجیم، زین‌الدین بن ابراهیم، البحر الرائق فی شرح کنز الدقائق، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، تحقیق: محمدزهیر بن ناصر، بی جا، دارطوق النجاة، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- بهوتی حنبلی، منصور بن یونس، کشف التناع عن متن الإقناع، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ق.
- بیهقی، احمد بن حسین، السنن الکبری، تصحیح: محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ق.
- جرجانی شریف، علی بن محمد، التعریفات، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۴ق.
- جزیری، عبدالرحمن، الفقه علی المذاهب الأربعة، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۶۹م.
- جمعی از مؤلفان در عهد خلافت عثمانی، مجله الأحكام العدلیه، کراچی، تجارت کتب آرام باغ، بی تا.
- خفیف، علی بن محمد، الملکیة فی الشریعة الإسلامیة، بیروت، دارالنهضة العربیة، ۱۹۹۰م.
- خلیل فراهیدی، ابوعبدالرحمن بن احمد، العین، بیروت، داراحیاء الکتب العربی، بی تا.
- دسوقی مالکی، محمد بن احمد، حاشیة علی الشرح الكبير علی مختصر، بیروت، داراحیاء الکتب العربی، بی تا.
- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ش.
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داوودی، دمشق، دارالقلم، ۱۴۱۲ق.
- رملی، محمد بن احمد، نهایة المحتاج الی شرح المنهاج، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴ق.
- زحیلی، وهبه، الفقه الإسلامی و أدلته، دمشق، دارالفکر، ۱۴۰۴ق.
- زرکشی، بدرالدین محمد بن بهادر، المنشور فی القواعد، تحقیق: تبسیر فائق احمد محمود، کویت، وزارت الأوقاف و الشؤون الإسلامیة، ۱۴۰۵ق.

- سرخسی، محمد بن احمد، الميسوط، تحقيق: خليل محي الدين الميس، بيروت، دارالفكر، ١٤٢١ق.
- سيوطي، جلال الدين، الأشباه و النظائر، بيروت، دارالفكر، چاپ سوم، بی تا.
- شاطبي مالكي، ابراهيم بن موسى، الموافقات في اصول الشريعة، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٢٢ق.
- شافعي، محمد بن ادريس، المسند، بيروت، داراحياء التراث العربي، بی تا.
- شبير، محمد عثمان، المدخل إلى فقه المعاملات المالية، اردن، دارالنفايس، چاپ دوم، ١٤٣٠ق.
- شرييني، محمد، مغنى المحتاج الى معرفة الفاظ المنهاج، قاهره، مطبعة مصطفى الحلبي، ١٩٥٨م.
- شيرازي، ابواسحاق، المهذب، قاهره، مطبعة مصطفى الحلبي، ١٩٥٨م.
- صنعاني، محمد بن اسماعيل، سبل السلام شرح بلوغ المرام من أدلة الاحكام، بيروت، دارالكتاب العربي، ١٤٢٠ق.
- ضيائي، محمد عادل، «مهر مجهول و آثار فقهی و حقوقی آن»، مجله دانشكده علوم انسانی دانشگاه سمنان، سال پنجم، شماره ١٤، تابستان ١٣٨٥ش.
- فخررازي، محمد بن عمر، مفاتيح الغيب، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٢١ق.
- فيروزآبادي شيرازي، محمد بن يعقوب، القاموس المحيط، بی جا، چاپ حسيني، بی تا.
- قاسمي، جمال الدين بن محمد، محاسن التأويل، بيروت، داراحياء التراث العربي، ١٤١٥ق.
- قرطبي، ابو عبدالله محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، قاهره، دارالغد العربي، ١٤٠٩ق.
- قلعجي، محمد رواس، معجم لغة الفقهاء، بيروت، دارالنفايس، ١٤٢٢ق.
- كاساني، علاء الدين، بدائع الصنائع، بيروت، دارالكتاب العربي، ١٩٨٢م.
- ماوردی، علي بن محمد، الحاوي الكبير، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٤ق.
- مرداوي، ابوالحسن، الإنصاف في بيان الراجح من الخلاف، قاهره، مطبعة السنة المحمدية، ١٩٥٦م.
- مسلم، ابن حجاج قشيري نيشابوري، الجامع الصحيح المسمى صحيح مسلم، بيروت، دارالمعرفه، بی تا.
- معين، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، انتشارات اميركبير، چاپ يازدهم، ١٣٧٦ش.
- الموسوعة الفقهية الكويتية، كويت، وزارة الأوقاف و الشؤون الإسلامية، دارالسلاسل، بی تا.
- نووي، يحيى بن شرف، المجموع شرح المهذب، تحقيق: محمد نجيب المطيعي، جده، مكتبة الإرشاد، ١٣٧٤ق.
- همو، روضة الطالبين و عمدة المفتين، تحقيق: عادل عبدالموجود و علي عوض، بيروت، دارالكتب العلمية، بی تا.
- همو، شرح صحيح مسلم، بيروت، دارالقلم، چاپ اول، بی تا.